

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مهشید امیرشاهی

کاروان اکبر

من گاه از خودم می پرسم چگونه می شود مردمی که درسی خوانده اند و انتظار می رود هر را از بر تشخیص دهند، دنبال آدمی کم مایه به راه می افتند و نه فقط بر خطاهایش چشم می پوشند، به او میدان جولان هم می دهند؟ مثال خمینی را نمی زنم چون هم زیاده روشن است و هم تکرار مصائبش زیاده دردناک. مثال کوچک تری را نقل می کنم: وقتی جلال آل احمد، آخوند زاده طالقانی، از ده به شهر آمد و عرق خور شد، عده ای این مطلب را به حساب آزادی و شعور اجتماعی گذاشتند. کسی هم به روی خود نیاورد که پدر ملایش این حضرت را به عراق عرب فرستاد تا منبر نشین شود، اما حضرتش از نیمه راه برگشت و دید توده ای بازی در تهران سهل تر از عربی یاد گرفتن در نجف است. هنگامی که میان چند صاحب فکر سیاسی در زمره انشعابیون بُر خورد، گروهی این موضوع را به حساب آزادیخواهی و شعور سیاسی گذاشتند. کسی هم متعرض این نکته نشد که حزب توده گرچه شهرتکی برای او به عنوان قلم زن دست و پا کرده بود ولی متفکر سیاسی نمی شناختش و گرنه او هم آماج دشنام هایی می شد که نثار خلیل ملکی و انور خامه ای شد. در نتیجه جمعی، که در میانشان درس خوانده کم نبود، آل احمد را به عنوان مخالف رژیم جلو انداختند، باد در آستینش کردند، در محافل دانشگاهی زبانش شدند و پشتش سینه زدند. حتی رجوع این مرد به اصل آخوندیش و یا کج فهمی های بارزش از مسائل سیاسی سبب نشد که "سینه زنان" در باره نسبت شعوری که به او داده بودند تجدید نظری کنند. حتی کمتر کسی به عیوب نوشته هایش پرداخت یا به غلط های ترجمه اش. اوضاع بر همین منوال بود تا انقلاب... از بخت بد تاریخ تکرار شده است و گویا حالا نوبت اکبر گنجی است که پس از سال ها خدمت صادقانه به جمهوری اسلامی چند سالی است مخالف خوان شده است و جلو دار سینه زنان حرفه ئی که گنده اش می کنند و هندوانه زیر بغلش می گذارند. منصفانه در اینجا باید اضافه کنم، گرچه ندانستن زبان و کمی دانش از وجوه مشترک اکبر گنجی و جلال آل احمد است، مقایسه این دو شأنی به اولی می دهد که سزاوارش نیست. من در این نوشته طبعاً قصد انتقاد از اکبر گنجی را ندارم که روزنامه نگاری است با تحصیلات ناچیز و موقعیتش را مدیون مصیبت دیدگی و اعتصاب غذا و البته تبلیغاتی ست که در همه جا برایش انجام گرفته است. شبیه ای هم در باب توان تحلیل گری او ندارم تا جایی برای گله باقی باشد. انتقاد من در اینجا متوجه کسانی است که سبب شده اند گنجی را یابو چنان بردارد که از تعیین نوع پرچم تا تعریف جنایت علیه بشریت را یک تنه بر عهده بگیرد بی آنکه اطلاع تاریخی در باره

اولی داشته باشد یا سواد حقوقی در مورد آخری. ایراد به کسانی وارد است که از او نماد مخالفت با رژیم را ساخته اند که در واقع نمی خواهد عوضش کند، به ذات اسلامیش دلبسته است، خمینی اش را قبول دارد و ادعایش "ساختن دموکراسی است از پائین"! (بدون در دست داشتن دولت!) شکایت من از دانشگاهیان و روشنفکران سیاسی ساکن امریکا است، که مترجم و بازاریاب و مدیر روابط عمومیش شده اند و حرف هایش را به ایرانی و فرنگی می قبولانند. اکبر گنجی اخیراً دست به نامه نگاری با صاحب منصبان جهانی گذاشته است با سرعتی که می تواند مایه رشک رقعہ نویسان حرفه ئی مسجد شاه باشد! من به دو نامه اخیر او اشاره می کنم: یکی خطاب به کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد (با امضاءهای ایرانی)، دیگری خطاب به دبیر کل این سازمان (با امضاءهای فرنگی). در نامه اول یک ادعای محوری وجود دارد: «... امضاء کنندگان ...، کارنامه زمامداران سیاسی ایران را مصداق روشن جنایت علیه بشریت» می دانند؛ و دو تقاضا: به احمدی نژاد اجازه ورود به مجمع عمومی سازمان ملل داده نشود، و «شورا[ی امنیت] پرونده سران رژیم را به عنوان "جنایت علیه بشریت" ... به دادگاه بین المللی کیفری ارسال نماید.» مشکلات کار روشن است – آنچه روشن نیست این است که چگونه این مشکلات از دید امضاء کنندگان پنهان مانده است:

اول اینکه جنایات حکومت اسلامی بر تعاریف موجود و معمول از "جنایت علیه بشریت" به آسانی منطبق نیست. احتمالاً تنها جنایات رژیم که با این اتهام می تواند محکمه پسند باشد آزار مستمر بهائیان است و کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت، که هم جمعی است و هم به طور سیستماتیک و به دلایل مذهبی یا ایدئولوژیک انجام گرفته است. اما لابد نامه نگار خوش ندارد به آنها بپردازد چون هر دو به زمان خمینی و دستورات خمینی برمیگردد. در ضمن اصرار به اینکه با برجسب "جنایت علیه بشریت" به چند سردمدار جمهوری اسلامی حمله شود هم ظاهراً برای این است که عنوان پر طمطراق است و دهن پر کن، وگرنه جنایات دیگر رژیم هم در حد دعوای موجد و مستأجر یا اختلافات خانوادگی قلمداد نمی شود – هم چشمگیر است و هم قابل تعقیب. ولی بسیاری (مثل آقای گنجی) این عبارت را به نیت تأثیر گذاری به کار می برند و چنان نا به جا (مثل نامه مورد بحث) که اصل قضیه در معرض لوٹ شدن قرار می گیرد. دیگر اینکه راه ندادن یک رئیس دولت به سازمانی جهانی که کشورش در آن عضویت دارد و به رسمیت هم شناخته شده است چه مفهومی دارد؟ مگر سازمان ملل "دیسکوتک" یا کلوب گلف است که به تصمیم دبیر کل هر کس را خواستند راه بدهند و هر کس را نخواستند نه؟ راه ندادن به احمدی نژاد مستلزم این است که ایران را از عضویت در سازمان ملل خلع کنند. این کار نه فقط آسان نیست، فایده اش هم نامعلوم است. گیریم چنین کاری انجام شود – کمکی به مردم ایران می کند؟

تقاضای احاله پرونده به دادگاه بین المللی کیفری، ظاهراً از محکومیت عمرالبشیر الهام گرفته شده است که متأخرتر از آن است که نیاز به توضیح مفصل داشته باشد، فقط به اختصار یادآوری می کنم که حتی در مورد سودان، که وزنه ای به سنگینی ایران نیست، داستان اعلام جرم، هم در ابتدا در محافل حقوقی بین المللی واکنش هایی برانگیخت، و هم در نهایت گرچه جنجال به پا کرد ولی نتیجه ای نداد. در جایی از این نامه آمده است: «از جهانیان و سازمان های بین المللی می خواهیم که از حقوق انسانی مردم ایران دفاع کنند». مقصود از این دفاع چیست؟ می توان از جهانیان و سازمان های بین المللی خواست از مبارزه مردم ایران پشتیبانی کنند ولی دفاع از حقوق آنها یعنی چه؟

اگر مقصود احقاق حق است این امر فقط بر عهده خود ایرانیان است. اگر ما مدعی هستیم که صاحب حق حاکمیتیم می بایست مسؤولیتی را نیز که با این حق همراه است بپذیریم. غرض از این حرف ها ظاهراً دخالت نیروی نظامی از خارج هم نیست – چون امضاء کنندگان نامه در ابتدای متن سنگشان را واکنده اند که با حمله نظامی مخالفند – پس لابد

طالب قیوم‌متند، منتها این بار به دنبال قیّم‌فرنگی می‌گردند تا شیک‌تر از "خامنه‌ای" باشد! این طور به نظر می‌رسد که انگیزه نگارش نامه این توهم است که مشکل وجود نظام اسلامی را می‌توان با تظلم و در دادگاه حل کرد. خیلی صریح باید تذکر داد که خیر، چنین چیزی ممکن نیست. ایران نیاز به تغییر نظام سیاسی دارد و تغییر نظام سیاسی هر کشور کار مردم آن است نه کار دادگاه و محکمه. برویم سر نامه دوم تا خوانندگان تصور نکنند آن نوع ساده لوحی که اسباب دلمشغولی من است در انحصار ایرانیان است. در اینجا عده‌ای از صاحب‌نامان جهانی بر متن پیشنهادی گنجی صحه گذاشته‌اند ولی دقتشان در خواندن متن بیش از گروه اول نبوده است. امضاء کنندگان این نامه، که خطاب به دبیر کل سازمان ملل متحد است، خواستار «تشکیل یک کمیته حقیقت‌یاب به منظور بررسی فرایند رأی‌گیری، شمارش آراء و اعلام نتایج موارد تقلب و دستکاری در آراء مردم» شده‌اند. ولی چند خواست بلافاصله شان اینهاست:

«اعمال فشار به دولت ایران جهت ابطال انتخابات تقلبی... [اعمال فشار به دولت] برای برگزاری انتخابات آزاد... [اعمال فشار به دولت برای] به رسمیت شناختن حق مردم... در اعتراض... به نتایج انتخابات اخیر... به رسمیت نشناختن دولت کودتایی احمدی نژاد...» در اینجا باید پرسید پس علت وجودی کمیته حقیقت‌یاب چیست؟ چون متقاضیان کمیته با خواست‌های بعدی نشان می‌دهند که کل حقیقت را خود در چنگال دارند، از حالا تصمیم گرفته‌اند که این کمیته به چه «حقایقی» باید برسد بنابراین بهتر است خودشان بی‌واسطه اقدام کنند! به علاوه این «فشار»ی که می‌گویند باید بر رژیم وارد شود از چه طریقی است؟ جنگ نیست، تحریم هم نیست – بسیار خوب، چیست؟ "خامنه‌ای" را بخوابانند و فلکش کنند؟ یا احمدی نژاد را وادارند صد بار بنویسد: «غلط کردم»؟....

در ابتدای مقاله گفتیم مشکل اصلی این نیست که چرا چنین مطالب سستی از طرف اکبر گنجی منتشر شده است. از این قبیل نوشته‌ها ماهی چند عدد از سوی گروه‌های مختلف ایرانی پخش می‌شود و محل اعتناء هم نیست. آنچه در این مورد مهم است این است که چگونه مردمی که از آنها توقع دقت و اطلاع می‌رود، ناگهان زیر چنین متونی را، گویی نخوانده، امضاء می‌کنند. نکته قابل تأمل فقط همین است – چون نتنها اصولاً این امر منطقی به نظر نمی‌رسد، مایه نگرانی نیز هست – چون ردی از همان نوع عوامگرایی را بر خود دارد که در انقلاب پنجاه و هفت از روشنفکران مملکت دیدیم و ثمره اش را چشیدیم.